**عدالت بدون آزادی نتیجه آزادی بدون عدالت**

ماهنامه نامه، ش 39، نیمه تیرماه 84
اصلاح‏طلبان جبهه دوم خرداد، آنان ایجاد جامعه مدنى را بر محور اصل توسعه سیاسى قرار دادند. بیش از هر چیز در تبلیغ و ترویج آزادى‏هاى مدنى و به طور کلى ستایش لیبرالیسم قلم مى‏زدند. جامعه مدنى مورد نظر آنان همان است که، در نظام‏هاى لیبرال بورژوازى پدید آمده و از سوى متفکران لیبرال در غرب توصیف وتبیین شده بود. از آنجا که این نوع آزادى‏ها در تقابل با نظام سیاسى بسته وایدئولوژیک موجود طرح مى‏شد، از سوى کسانى که طى دو دهه از مداخلات و نظارت همه‏جانبه حکومتى و ایدئولوژى بسته دینى در همه شئون زندگى خصوصى و مدنى خویش در رنج بودند، مورد استقبال قرار گرفت. به درستى آن رأى بیست میلیونى به خاتمى یک «نه» بزرگ تفسیر شد؛ «نه» به همه سیاست‏هاى سخت‏گیرانه و تمامیت‏خواهانه‏اى که تا آن زمان به اجرا گذاشته شده بود.
مفهوم حقیقى آن «نه» براى کسانى که شعار جامعه مدنى و ایران، براى همه ایرانیان یا آزادى و قانون‏گرایى را طرح کردند، یعنى اصلاح‏طلبان درون حکومت، با آنچه مردم هنگام رأى دادن در ذهن داشتند، یکسان نبود. بیشتر مردم با رأى به خاتمى، نه فقط بر ضد محدودیت‏هاى سیاسى و اجتماعى و نقض آزادى‏ها و حقوق شهروندى و مداخله حکومت در حوزه خصوصى و دو دهه خشونت و قهر و زندان و اعدام و شکنجه سخن گفتند؛ شاید بیش از آن نارضایتى خود را از سیاست‏هاى تعدیل و آزادسازى اقتصادى، که عامل مستقیم فقر و ورشکستگى مالى خانواده‏ها و عمیق شدن کم‏سابقه شکاف طبقاتى و حیف و میل و غارت لجام‏گسیخته ثروت‏هاى ملى و رواج فساد در میان مدیران و رشد سرطانى بوروکراسى بود، ابراز نمودند. از نگاه مردم، تکوین و رشد مافیاهاى مالى و قدرت، محصول مستقیم سیاست‏هایى بود که، با پوشش محدود کردن مداخلات دولت در اقتصاد و تقویت بخش خصوصى و جلب و جذب سرمایه‏هاى سرگردان داخلى و خارجى و توسعه زیرساخت‏هاى صنعت و تولید ملى، اعمال مى‏شود.
شورش‏هاى دهه هفتاد در چندین شهر درجه یک و دو کشور مثل اراک، شیراز، قزوین، مشهد و اسلام‏شهر، یک واکنش دفاعى خود به خودى و غریزى در برابر ناامنى اقتصادى و فقر و بى‏کارى و بى‏عدالتى و فساد گسترده در پیکره حکومت و طبقه حاکمان محسوب مى‏شد. راه خروج از آن منظومه فکرى و سیاسى و نظریه اجتماعى، عبارت بود از: تأکید بر فردیت و آزادى‏هاى فردى و تکثرگرایى فکرى و دینى، مدیریت علمى و تضمین آزادى رقابت در بازار اقتصاد سرمایه‏دارى که در یک کلام در ارزش‏ها و سنت‏هاى فکرى و عملى سرمایه‏دارى لیبرال خلاصه مى‏شد. در آن ایده‏ها و برنامه‏ها، محلى براى طرح آزادى اجتماعى، نقش و عملکرد «جامعه» در رابطه متقابل با «فرد»ها و پیشبرد امر عدالت اجتماعى و استفاده از معیارهاى ارزشى و اخلاقى در نقد سیاست، قدرت و مناسبات اجتماعى و اقتصادى وجود نداشت. آرمان عدالت‏خواهى گفتمانى مغایر با آزادى‏هاى لیبرالى و دموکراسى قلمداد مى‏شد. آنها تلازم میان آزادى و برابرى و دموکراسى و عدالت اجتماعى را نمى‏پذیرفتند. بازتاب عملى این تفکر، بى‏اعتنایى مطلق جبهه اصلاح‏طلبى دوم خرداد، به انبوه مشکلات و تنگناهاى اقتصادى و اجتماعى بود؛ که، میلیون‏ها مردم در شهرها و روستاها، از آنها در رنج و عذاب بودند. در مطبوعاتشان جز به بخشى از دغدغه‏هاى نخبگان جامعه سیاسى و روشن‏فکرى اشاره‏اى نکردند و در عوض به فقر و محرومیت گسترده و آسیب‏هاى اجتماعى فراگیرى که نتیجه مستقیم سیاست‏هاى تعدیل و سلطه طبقه جدید مدیران بود؛ به ندرت اشاره مى‏کردند. سرمایه دولت اصلاحات در زمینه اقتصادى اجتماعى، ادامه همان سیاست‏هاى دولت پیشین بود که، به دست همان مدیران، به اجرا گذاشته مى‏شد.
اصلاح‏طلبان بیست میلیون رأى اعتماد مردم در خرداد 76 را نشانه تأیید و تصویب ایده‏ها و برنامه‏هاى خود تفسیر کردند و از آن معانى که مردم هنگام ریختن آرا به صندوق‏ها در ذهن داشتند، غافل ماندند. در نتیجه گرفتار این تصور باطل شدند، تا زمانى که بر شعارهاى سیاسى خود تأکید مى‏ورزند، اعتماد و حمایت مردم را در پشت سرخواهند داشت. ازاین‏رو کوشش جدى براى برقرارى ارتباط نزدیک و تعامل و گفت‏وگو با مردم به عمل نیاوردند، و از تجربیات مستقیم آنان و ذهنیاتى که حاصل آن تجربیات بود، بى‏خبر ماندند. توجهى به منافع و علایق طبقات محروم و تولیدکننده، یعنى کشاورزان، کارگران، معلمان و... ننمودند و خواسته‏هاى آنان را انعکاس ندادند. غلبه گرایش نخبه‏سالارى در عرصه اندیشه و عمل، جایى براى طرح دموکراسى مشارکتى و نزدیک شدن به حاکمیت بى‏واسطه مردم، باقى نمى‏گذاشت. بى‏توجهى به تلازم توسعه سیاسى با توسعه اقتصادى و اجتماعى و همبستگى میان دموکراسى سیاسى و دموکراسى اجتماعى (آزادى و برابرى)؛ هشدار مى‏داند.
ناکارآمدى دولت در بسیارى از عرضه‏هاى اساسى، غفلت از امر مهم عدالت اجتماعى، بى‏اعتنایى به مشکلات اجتماعى و اقتصادى مردم، پرهیز از کار در عرصه عمومى و سازماندهى نیروهاى اجتماعى، خود معلول علل بنیادى‏ترى هستند که باید مطرح و بازنمایى شوند، عدالت اجتماعى بخش لاینفک پروژه توسعه سیاسى و تحقق دموکراسى حقیقى در جامعه است. طرف‏داران اصلاحات از مطالبات حقیقى مردم و دغدغه‏هاى اجتماعى و اقتصادى آنان بى‏خبر ماندند، یا اگر هم خبردار شدند، آن را جدى نگرفتند و هم‏چنان بر اولویت توسعه سیاسى و تحقق آزادى‏هاى فردى و نه اجتماعى، پافشارى شد. در این حال، براى بسیارى از مردم محصول تلاش‏هاى اصلاح‏طلبان چیزى جز یک رشته تنش‏ها و کشمکش‏هاى سیاسى فرساینده و پرهزینه و به لحاظ مصالح و خیر عموم، بى‏اثر نبوده است. همه دیدیم که اکثرا به کسانى رأى دادند که به آنها وعده عدالت اجتماعى و فقرزدایى مى‏دهند و از مصایب و رنج‏هاى آنان داستان‏ها مى‏سرایند. خرد و تجربه حکم مى‏کند که عدالت توزیعى و دولت‏سالارى مدل دهه شصت تکرار نشود؛ زیرا مدیریت و نظام دهه هفتاد، محصول مستقیم سیاست‏هاى دهه شصت بود.